

داستانهای شاهنامه چون بزبان گرجی در آمد میان ساکنان آنکشور نفوذ و رسوخی تمام یافت چنانکه در گرجستان روایت عامیانه داستانهای شاهنامه بعنوان «رستمیانی»<sup>۱</sup> و «سامیانی» و «فریدونیانی» و امثال اینها بنحویکه قبلا دیده ایم شهرت دارد و همچنین است در ادبیات ارمنی که قسمتی از شاهنامه بنام داستان «رستم زال» مشهور است \*

با آنچه از نفوذ شاهنامه در ادبیات عمومی جهان دیده ایم نفوذ این

اثر بزرگ در زبان و ادبیات فارسی امری بدیهی و مسلم بنظر می آید.

### نفوذ شاهنامه

نفوذ شاهنامه را در زبان و ادبیات فارسی از چندین لحاظ یعنی

### در ادبیات فارسی

از جهت : مفردات و ترکیبات فارسی - سبک سخن سرایی -

### ۱ - Rostomiani

\* برای تحقیق در باب اهمیت شاهنامه در جهان و ترجمه ها و تحقیقات شاهنامه و نفوذ شاهنامه در ادبیات جهان از کتب و مقالات زیرین استفاده شده است :

۱- دائرة المعارف اسلامی (متن فرانسه) ج ۳، ذیل عنوان «ایران» - حماسه در ایران اسلامی بقلم

بارتلس E. Barthels مستشرق معروف روسیه .

۲ - مقاله «فردوسی» از گاستن ویت Gaston Wiet در شماره ۲۲۷ از مجله آسیایی سال ۱۹۳۵

ص ۱۰۱-۱۲۲ .

۳ - مقاله ب . نیکیتین B. Nikitine در باب نشریه مؤسسه خاور شناسان آکادمی علوم روسیه

بافتخار فردوسی در سال ۱۹۳۴ . مجله آسیایی شماره ۲۲۸ ص ۱۶۲-۱۶۴ .

۴ - مقاله رستمیانی Rostomiani بقلم ش . بریدزه (Ch. Bérizé) در مجله آسیایی

شماره ۲۲۸ ص ۵۰۹ - ۵۱۰ .

۵ - مقاله «شاهنامه و زبان ارمنی» بقلم فردریک مالکل Frédéric Macler از مجله آسیایی

مجلد مذکور ص ۵۴۹-۵۵۹ از خطابه بی که در جلسه ۱۴ انجمن آسیایی پاریس (دسامبر ۱۹۳۴) بمناسبت جشن

هزارمین سال تولد فردوسی ایراد کرد .

۶ - مقاله «فردوسی شاعر جهان» بقلم آقای سعید نفیسی در فردوسی نامه مهر (سال ۱۳۱۳) ص ۴۶۵-۴۷۲ .

۷ - مقاله: انتقاد دانشمندان اروپایی راجع به فردوسی بقلم مرحومه فاطمه خانم سیاح . فردوسی نامه مهر ص ۶۷۳-۶۸۲ .

۸ - فردوسی و حماسه ملی تألیف هانری ماسه چاپ پاریس ۱۹۳۵ ص ۲۸۸ بیعد .

۹ - حماسه ملی ایران تألیف ثودورتلد که چاپ دوم ص ۸۶ بیعد .

۱۰ - مقدمه مجلد اول شاهنامه ژول مول .

۱۱ - الشاهی ترجمه فتح بن علی البنداری بتصحیح و مقدمه دکتر عبدالوهاب عزام ، قاهره ۱۹۳۲ ،

از ص ۹۸ بیعد .

مضامین و نکات حماسی و غنائی و حکمی. ایجاد نهضت در نظم داستانهای حماسی یا حماسه های تاریخی و صناعی: باید نگریست ولی ما از این میان بمناسبت موضوع کار و مطالعات خود تنها با اهمیت شاهنامه در ایجاد نهضتی در نظم داستانهای حماسی نظر داریم.

نظم شاهنامه و شهرت آن در ایران مایه نهضت عظیمی در ایجاد منظومه های حماسی بزرگ گردید. شاهنامه در عین آنکه نتیجه و ثمره نهضت بزرگ ملی ایرانیان در احیاء مفاخر ملی بود، خود نهضت تازه ای در نظم داستانهای حماسی ایجاد کرد و با بن آن نهضت ادامه حیات داد زیرا فردوسی پیشرو نهضت و جنبشی گشت که بیاری آن پهلوانان و بزرگان ملی ایران که در بستر فراموشی خفته بودند یکباره بر عرصه آمدند و شهرتی عجیب یافتند.

اما فردوسی همه پهلوانان ایران رازنده و مشهور ساخت و تنها به نظم قسمتی از داستانهای ملی ما توفیق یافت زیرا نظم همه داستانهای ملی چند برابر نظم شاهنامه وقت میخواست و برای یکفرد امکان نداشت و این حال در حماسیات اغلب ملل نیز مشهود است چنانکه در پیش گفتار بر شطری از این حقیقت آگهی یافتیم.

فردوسی هنگام سرودن داستان پهلوانان از برخی باختصار گذشت. مثلاً داستان کرشاسپ را اصلاً نیاورد و تنها با اشارات مختصری از او بسنده کرد. و همچنین داستان سام و فرامرز را تقریباً متروک نهاد و از داستان جهانگیر و بانو گشسپ و برزو و شهریار حرفی نگفت. حقیقت حال از دو صورت بیرون نیست: یا فردوسی همه این داستانها را در دست داشت ولی از میان همه پهلوانان خاندان کرشاسپ بر ستم دل خوش کرد و او را لایق توصیف یافت و از داستانهای دیگر از آن جهت که چندان مورد پسند نبود چشم پوشید، و یا آنکه این داستانها که هر يك جدا گانه دفتري بزرگ بوده بدست استاد طوس نرسیده و او ناگزیر از آنها سخنی بمیان نیاورده است.

سرایندگان بعد از فردوسی که علی الظاهر جملگی در محیط زندگانی استاذ طوس یعنی خراسان میزیستند این داستانهای متروک را گرفتند و بنظم آنها همت گماشتند چنانکه تقریباً تا حدود یک قرن پس از فردوسی بیشتر داستانهای مشهور که مجموع آنها

در عظمت بیش از شاهنامه است بنظم آمد و حماسه ملی ایران صورت کمال یافت . این منظومه‌های حماسی جماگی بتقلید از شاهنامه نظم شده و همه در بحر متقارب مثنی مقصور و محذوف اند . دلیل انتخاب این وزن دو امر است : یکی شهرت شاهنامه فردوسی و تصور عموم در اینکه اشعار حماسی را وزنی جز قالب سخنان فردوسی شایسته و سزاوار نیست . دیگر سازش این وزن با افکار حماسی و ترکیبات پهلووانی و قبول مظاهر گوناگون این فکر و گنجایش کلمات فارسی بیشتری است در آن بنحوی که در حماسه ملی ایران لازم است . اما همه این مقلدان با وجود تقلید و پیروی شدید خود هیچگاه نتوانستند از عهده همسری با استاد طوس بر آیند . سازندگان این منظومه‌ها جز یکی دو تن گمنام و ناشناس اند و از آنان اطلاعی در دست نیست و عجب در آنست که این شاعران بیشتر بشرح داستان‌هایی که بخاندان کرشاسپ اختصاص داشت دست زدند . ما این منظومه‌ها را که همگی تقلیدی از شاهنامه ولی مستند بمانند مکتوب و روایات شفاهی موثق است یکایک در جای خود نام می‌بریم .

در هر یک از آثار ادبی اگر بخواهیم از نظر فنی و انتقاد در آن **خصائص فنی شاهنامه** بنگریم مطالبی می‌یابیم که مستقلاً حائز اهمیت است و با تحقیق در آن مطالب و یافتن آن خصائص میتوان بر حقیقت و روح آن اثر دست یافت و ارزش ادبی آنرا معلوم کرد . در ذیل این عنوان و عناوینی که از این پس راجع بشاهنامه خواهیم دید این خصائص فنی و ارزش ادبی شاهنامه را تا آنجا که در قدرت ماست و این کتاب گنجایش آنرا دارد تعیین خواهیم کرد :

**۱ - تکرار و تقلید :** نخستین موضوعی که در شاهنامه جلب دقت میکند تکرار بسیاری از اجزاء داستانها بصورت‌های گوناگونست که در اغلب حماسه‌های ملی جهان نیز دیده میشود و تنها بروایات حماسی ایران اختصاص ندارد . از جمله این مکررات که در جای خود نیز بدان اشاره خواهد شد داستان هفتخانست . هفتخان رستم و اسفندیار وجوه شباهتی با یکدیگر دارند و ظاهراً یکی از این دو داستان از

دیگری مأخوذ است نلد که چنین می‌پندارد که جنگهای رستم با دیوان مازندران روایت کهنه جدا گانه‌یست که از یکطرف از روی ماجراهای اسفندیار و از طرف دیگر از روی مسافرت رستم به هاماوران ترتیب یافته و پدید آمده است<sup>۱</sup>. داستان تصرف گنگ‌دژ و بهشت گنگ نیز که در جنگهای کیخسرو و افراسیاب می‌بینیم هر دو مشابهند و در هر دو لشکر کشی طوس بی‌موفقیت او خاتمه می‌یابد و این هر دو از يك اصلند. شاید اصلاً این دو جنگ از یکدیگر مجزا بوده ولی وجوه شباهتی در یکی از آنها مایه آمیزش و اختلاط هر دو باهم شده باشد.

انتخاب اسب سهراب بتمام معنی شبیه با انتخاب اسب رستم و یقیناً این امر تقلیدی از داستان برگزیدن رخس است چنانکه اسب سهراب از نژاد رخس نیز میباشد - پرتاب شدن سنگ بدست بهمین بر سر رستم در شکار گاه شباهت بسیاری پرتاب کردن سنگ بوسیله برادران فریدون بر او دارد. رستم سنگ را با پای و فریدون با فسون نگاه داشته است - داستان براهام یهود و فرشید ورد و رفتار آندو با بهرام محققاً از يك اصل و مأخوذ از یکدیگرند یعنی یکی قدیمتر و اصلی‌تر از دیگریست. عین این حال تقریباً در داستان شطرنج و فرستادن آن از جانب رای هند بدربار انوشیروان و داستان حقه سربمهری که قیصر روم فرستاده بود، نیز ملاحظه میشود و گشاینده این هر دو راز بزرگمهر است. این دو داستان نیز لاشک نتیجه يك فکر و علی التحقیق یکی تقلید از دیگریست.

داستانهای پهلوانان بزرگ خاصه جنگهای آنان معمولاً از یکدیگر تقلید و اخذ شده است و در اغلب آنها جنگ با دیو و جادو و شیرواژدها بصورت‌های نزدیک بهم دیده میشود.

**۲ - متناقضات:** در شاهنامه گاه مطالبی نقیض یکدیگر نیز دیده میشود مثلاً

پس از قتل سیاوش رستم بانتقام خون او بتوران تاخت و آنجا را گشود و ویران ساخت و سه سال نیز در آن فرمانروایی کرد اما در افسانه‌های بعد در این کشور ویران که يك درخت نیز در آن برجای نمانده بود، یکباره شاه و پهلوانان و لشکریان پدید آمده و مدت‌ها

بسختی در برابر ایرانیان مقاومت کرده‌اند چنانکه برای فتح آن اردو کشی‌های متعددی صورت گرفت که بعضی از آنها باشکست ایرانیان نیز همراه بود. از اینجا چنین برمی‌آید که دنبال داستان سیاوش روایت حمله رستم بتوران و ویران کردن آن بکین شاهزاده ایران وجود داشت و فردوسی آنرا همراه داستان اصلی بنظم درآورد و در عین حال نیز داستان مستغلی در باب کیخسرو و جنگهای او باتورانیان در دست بود که در هر يك از این دو داستان جنگ باتورانیان و برافکندن سلطنت افراسیاب بنحوی شرح داده شده و این هر دو داستان بصورت اصلی خود در شاهنامه منشور نقل شده و سپس بوسیله فردوسی بنظم درآمده بود.

از این گونه تناقضها در شاهنامه بسیار میتوان یافت و از آن جمله است تناقضی که میان اقوال فردوسی در باب قتل اولاد گودرز روی داده است مثلاً در شاهنامه از قتل هفتادپسر گودرز در جنگهای کیخسرو باتورانیان سخن میرود ولی در داستان بیژن چنین می‌آید که برای آل گودرز مصیبتی دشوارتر از حادثه بیژن و اسارت او نبود. پیداست که اسارت يك مرد آسانتر از قتل هفتاد کس است و بنا بر این باید گفت که داستان بیژن داستانی جداگانه است و فردوسی آنرا از مأخذ مشهور خود یعنی شاهنامه ابو منصور بر نداشت (چنانکه قبلاً نیز حدس زده و گفته‌ام) - در آغاز داستان سیاوش چنین می‌آید که مادر او از دختران کرسیوز است و این سخن تباین عظیمی بادشمنی سخت و عجیب کرسیوز با سیاوش دارد. دیگر از متناقضات اقوال فردوسی داستان قتل کلباد است در جنگ کیتباد با افراسیاب و زنده شدن او در عهد سیاوش و حاضر شدن باوی در بازی گوی، و کشته شدن الوا بدست کاموس کشانی در عهد خسرو و پدید آمدن او در جنگ اسفندیار با رستم، و تنها مهرب ما در موجه دانستن این غفلت‌ها آنست که این اسامی را متعلق با افراد مختلفی بدانیم نه از پهلوانان معینی که یکبار از میان روند و باز پدید آیند.

۴ - وصف: مسأله دیگری که در شاهنامه اهمیت بسیار دارد موضوع وصف

است. فردوسی تا آن حد خوب از عهده وصف میدانهای جنگ، اوصاف پهلوانان، توصیف جنگهای تن بتن، نعت مناظر مختلف طبیعت و امثال اینها برآمده است که

در زبان فارسی شاعری را از این حیث همدوش او نمیتوان شمرد . فردوسی آنچه را که وصف می کند تجسم میدهد و این نماینده کمال قدرت شاعر در بیان مطالب است و بهترین وصف آنست که موصوف در برابر خواننده مجسم و مشخص شود . یقیناً ذکر جنگها در مأخذ اساسی شاهنامه به صورتی که در آن می بینیم مفصل و مشروح و جاندار نبود و تفصیل و جاننداری مناظر و اشخاص شاهنامه تنها نتیجه قدرت و مهارت سازنده آنست . قدرت عظیم فردوسی را در توصیف از اوصاف میادین جنگ و لشکر کشیها و جنگهای تن بتن و همگروه و اوصاف پهلوانان میتوان شناخت و ازینرو در باب آنها جدا گانه سخن میگویم .

**۴ - جنگ و لشکر کشی :** بهترین توصیفهای شاهنامه خاص میدانهای جنگ است . در میدانهای جنگ شاهنامه غوغای عجیبی برپاست : دلیران گردنکش بجان یکدیگر میافتند ، مبارزان در ستیز و ستوران بجست و خیزند ، توده های عظیم اسلحه برهم میخورند ، چکاچاک تیغ و سنان گوش فلک را کر میکند ، نعره های تهمتنان زمین را بلرزه میافکند ، از سم ستوران زمین شش و آسمان هشت میشود ، فریاده گیر و گیرودار با آسمان میرود ، چشمه خورشید روشن از گرد سواران تیره میشود ، از کشته ها پشته ها پدید می آید ، نهب گرز و تیغ پهلوانان قلب و جناحین سپاه خصم را بهم در می افکند ، تیر چون باران بر سر دشمن فرو میبارد ، سر و دست بر آسمان پرتاب می شود ، یال و کوپال از زخم گرز خرد میگردد ، سیل خون در دشت و صحرا روان میشود و کار بجایی می کشد که مرغ را نیروی پرواز بر فراز میدان نمی ماند .

در میدانهای جنگ گاه سخن از جنگهای تن بتن است . در این جنگها از گرز و شمشیر و خنجر و کمند و خشت و ژوبین هر يك بجای خود استفاده می شود و گاه دو پهلوان بزرگ وقتی همه این سلاحها را بکار بردند و بعضی را خرد و ناچیز نمودند از اسبها فرود می آیند و بکشتی دست میزنند . در جنگهای تن بتن از هر جانب کسی ناظر امور میدان است ، پهلوانانی که بجنگ تن بتن مبادرت کرده اند از آسیب مبارزان دیگر برکنارند . گاه در عین جنگهای همگروه دو مبارز با یکدیگر در میدان دچار

میشوند و بجنگهای تن بتن میپردازند. جنگهای تن بتن در شاهنامه بهمان درجه از اهمیت است که جنگهای همگروه و فردوسی در این جنگها تنوعات بدیعی بکار برده که هر يك از آنها را در جای خود بنوعی خاص دلکش و زیبا میسازد. دو مبارز پس از مقابله یکدیگر را معرفی میکردند و هم‌آورد را از جنگ خود بر حذر می‌داشتند و بخودداری از این کار میخواندند و از عواقب محتوم مرگ خویش آگاه مینمودند و معمولاً پس از بازیدن تیر بر یکدیگر خشت و ژوبین برهم میافکندند و آنگاه با شمشیر بجنگ می‌پرداختند و یا گرز بر سر و پال مبارز می‌کوفتند و سرانجام بکشتی دست میزدند. شاهکار فردوسی در وصف جنگهای تن بتن یکی جنگهای تن بتن رستم است با سهراب و دیگر با افراسیاب و اسفندیار و دیو سپید و دیگر جنگ تن بتن کیخسرو و شیده پسر افراسیاب و جنگهای دوازده رخ.

در شاهنامه از همه جنگها بتفصیل سخن نرفته و از بعض آنها باختصار یاد شده است ولی برخی از جنگها خاصه لشکر کشیهای بزرگ ایرانیان بتوران در نهایت تفصیل مذکور شده. سپاه توران معمولاً از حیچون عبور می‌کنند و بداخله ایران هجوم می‌آورند و جنگهای بزرگ شاهنامه اغلب در نواحی شرقی و شمال شرق ایران صورت گرفته است. بیشتر لشکرها از سواران پدید می‌آید و مانند آنست که پیادگان در شاهنامه کمتر توجه شده است.

سپاه در حین حرکت بسیار باشکوه و آراسته و مهیب و منظم است. هر سپاه بچند دسته تقسیم می‌شود و با هر يك درفش است برنگ و پیکر خاص. درفش رستم پیکر ازدها و درفش کاوس برنگ زرد و با تصویر خورشید و درفش کیخسرو بنفش و پیکر شیر و دیگر درفشها پیکر پیل و گرگ و گراز و عقاب و جز اینهاست. در قلب لشکر با سپاهسالار درفش کاویان بریاست که نشانه فتح و پیروزی شمرده میشود.

هر دسته از پهلوانان و سپاهیان راریسی و فرماندهی است که معمولاً سمت ریاست يك خاندان را دارد. باشکوهترین میدانهای جنگ میدانست که در آن پهلوانی از ایران با سپاهی بزرگ از دشمنان بجنگد و آنانرا تارومار کند. گیو پسر گودرز هنگام بیرون

بردن فرنگیس و کیخسرو از توران بچنین جنگی باتورانیان دست زد و سردار ایشان پیران را اسیر کرد. رستم نیز از اینگونه جنگها باتورانیان بسیار داشت و در اغلب جنگهای همگروه بکتنه صفوف سپاهیان خصم را درهم میشکافته و از میمنه بمیسره و از جناحین به قلب می تاخته و از کشتگان پشتهها میساخته است.

لشکریان هنگام حرکت و جنگ سپاهسالاری داشتند که بزرگترین پهلوانان و عزیزترین شاهزادگان باطاعت از اونا گزیر بودند. سپهدار شاه شخصاً معین میکرد و اغلب شاه خود سپهسالار لشکر بود. سپهدار ایران و همچنین توران با وجود پهلوانان در لشکرگاه نمی بایست سپاه خود را ترک کند و بجنگ رود.

همه لشکریان بدوستی شاه و کشور و حفظ درفش کاویان از روی میل و ایمان بجنگ برمیخواستند. پهلوانان نیز مانند سایر افراد سپاه بهمین امور خاصه نام و ننگ اهمیت می نهادند. رستم هنگام جنگ با اسفندیار برای حفظ نام و شهرت خود با انواع تحذیرهای سیمرغ تن در داد و رواندانت که با کشتن يك شاهزاده ایرانی خاندان او برافتد و در آخرت بعذاب الیم دچار شود. همه پهلوانان همین فکر را داشتند حتی پیرترین افراد آنان، و بهمین دلیل پهلوانان ایرانی از شکست ننگ داشتند، چون طوس از تورانیان شکست یافت کیخسرو و خشمگین شد و وقتی رهام در جنگ با اشکبوس از برابر آن پهلوان تورانی گریخت خشم پهلوانان ایرانی را برانگیخت.

۵ - پهلوانان : پهلوانان شاهنامه همه از ایرانیانند. در سپاه توران بندرت پهلوانی پیدا میشود و اگر پهلوانی میان آنان باشد یا از نژاد شاهان یعنی از خاندان تورپسر فریدونست و پهلوانی را از خاندان سلطنتی ایران بارت برده و یا فردی از مردم عادی که اندکی از اوساط مردمان زورمندتر و چابکتر باشد.

اما ایران شاهنامه بالعکس مکن دلیران و پهلوانان نیست که تناور و زورمند و مردانه اند. پهلوانان شاهنامه بهترین نمونه ایرانی واقعینند. همه صفات خوب ملی یعنی شاهیستی، ایران دوستی، اطاعت، مردانگی، شجاعت، عظمت روح و فکر و امثال اینها در پهلوانان ایرانی یافته میشود. همه این پهلوانان مردمی خوشگذران،



متکبر، شجاع، ساده دل، خودستا، جوانمرد، سخنور و کارآگاهند. طول عمر و پر خوارگی و تحمل رنجها و سختیها و سفر بتنهایی از مزایای ایشانست. شاهرا بنهایت دوست دارند و سرپیچی از فرمان او را گناه میدانند و چنین می‌پندارند که برای حفظ تخت سلطنت جان و مال و آرام و قرار و زن و فرزند را ارجی و بهایی نیست. پهلوان ایرانی در جنگ پیشقدم است، از دشمن بیم ندارد و یکتنه بر سپاه دشمن میزند. تنها پهلوان تورانی که بالایی بلند و هیبت و شکوهی فراوان دارد افراسیاب است. قدا فراسیاب هشتاد و سه است و تا دو میل سایه می‌افکند اما او در برابر رستم مردی حقیر است چنانکه بایک دست وی بر آسمان بلند میشود و یار رستم برای ربودن تاج او ناچار بزمین خم میگردد. سهراب پسر رستم نیز همه خصائص پدر را بارث برده بود چنانکه حتی جهان پهلوان ایرانی هم در جنگ با او به مرارت‌های عظیم دچار شد.

پهلوان ایرانی از دروغ و جادوی بیم دارد. با جادوان و ساحران به همان درجه دشمنست که با خصمان ایران. یلان ایران همه خداپرست و متوکل علی‌الله‌اند و بکاری دست نمی‌زنند مگر از خداوند استعانت جویند. بر پدر و مادر بیش از آنچه معتاد است حرمت مینهند و اصول رعایت حرمت سالخوردگان برایشان فرض است. پهلوان ایرانی بدروغ و ترفند و مکر و فریب دست نمی‌یازد مگر برای نجات ایران و شاه و حفظ نام، و این در صورتیست که چاره‌ی جز آن نداند، از میان پهلوانان توران پس از اغری‌یرث تنها پیران مردانه و بزرگ منش و وفادار و نیکو عهد است اما دیگران همه مردمی دیو سیرت و نبره‌اند و از تزویر و دروغ و نامردمی باک ندارند.

ایرانیان در جنگها همواره اصول مردی و مردانگی را مراعات میکنند اما تورانیان برای نجات خود بجادوی و تزویر و افسون دست می‌زنند و از نامردمی و گریز باک ندارند. فرار برای سپاهیان ایران تنگی عظیم است و شکست در برابر دشمن از مرگ دشوارتر. ایرانیان شبیخون و امثال این افعال را عیب و عار می‌شمرند اما تورانیان از روی کمال ضعف و زبونی بدین کارتن در می‌دهند و ایرانیان تنها یکبار در جنگ پیران و گینو بدین کار دست زدند.

در جنگها دیده بانانی که از مواضع دور قدرت دیدار دارند گرداگرد میدان را مراقبت میکنند - ایرانیان تنها با آدمیان نمی جنگند بلکه بادیوان نیز بنبر دو مقاتلت میگرانید . جنگ بادیوان سخت ترین مراحل جنگست و بزرگترین پهلوان شاهنامه یعنی رستم گاه در جنگ با بعضی از دیوان مانند اکوان دیو و دیوسپید برنج کلی دچار می شود .

در شاهنامه از جنگهای موضعی نیز سخن رفته است . و در این جاسروکار سپاهیان با دژ است . مهمترین و نامبردارترین دژها گنگ دژ است که سیاوخش ساخت و ایرانیان در گشودن آن رنجهای فراوان بردند . ایرانیان که در جنگهای میدانی هیچگاه گرد حيله نمی کردند برای فتح قلاع بزرگ بحيله متوسل میشوند . قارن در فتح دژالانان بحيله دست زدورستم برای گشودن دژ کوه سپندبزی بازرگانان نمک در آمد و نظیر این عمل را اسفندیار برای گشودن روین دژ مرتکب شد اما این حيله ها تنها حیل مشروع جنگی است و هیچگاه بجادوی و سحر و دروغ منتهی نمیشود .

جنگجویان در حفظ اسلحه خود دقت بسیار دارند و افتادن سلاح ایشان حتی تازیانه بی حقیر و ناچیز بدست دشمن نیز برای آنان ننگی بزرگست . سلاح سپاهیان در شاهنامه عبارتست از کله خود و ترگ آهنین - خفتان - زره - گرز - شمشیر - خشت - تیرو کمان - کماند - سپر و تبر زین :

هنگام جنگ از آلات موسیقی جنگی استفاده میشود و از آن جمله است : هندی درای ، گاودم ، نای رویین ، رویینه خم ، کوس ، بوق ، شیپور ، کر نای ، زنگ زرین ، سنج ، تیره ، جام ( که مهره بر آن میزدند ) و نای . از این آلات برای گرد آوردن سپاه یا فرمان حرکت یا فرمان هجوم و امثال این موارد استفاده میشود .

اسبان در میدانهای جنگ شاهنامه دور از اهمیت و مقام نیستند . برخی از اسبان داستانی را مرتبت و منزلتی عظیم است و از آن جمله است : اسب رستم (رخش) - پهلوانترین اسبان شاهنامه) ، اسب سهراب ، اسب سیاوش (شبرنگ بهزاد) . رخس مانند پهلوانی برای محافظت رستم با شیر میجنگد و هنگام نزدیک شدن خطر او را بیدار میکند

شبرنگ بهزاد نیز سیاوخش را دوست دارد چندانکه چون سیاوش مرگ خود را نزدیک دید سر بگوش بهزاد نهاد و او را گفت که جز بکیخسرو بکسی دست ندهد. شبرنگ بهزاد نیز چنین کرد.

استفاده از پیل نیز در شاهنامه مورد توجه است. در جنگها اغلب پیل با تخت زرین و با پیلبان حرکت میکند. حمله پیلان بدشمن خطرناک و خطرناکتر از آن بازگشت آنها بجانب قوای خودی است.

**۶- شاهان و شاهزادگان:** شاهان و شاهزادگان ایرانی هم بتمام معنی صاحب خصائل و صفات پهلوانان ایرانند و تنها برخی را از میان ایشان بعضی صفات مذمومست (مانند کاوس)، و جمشید نیز تنها در اواخر عهد خود بفریب اهریمن از راه بیرون شد، پادشاهان و اخلاف و اسباط آنان زیباترین مخلوق الهیند، زیبایی سیاوش بدرجه بی بود که سودابه همسر کاوس را گرفتار او ساخت و افراسیاب را خیره کرد و بحیرت افکند، کیخسرو زیبایی و جمال چنان بود که پیران از دیدار او در او ان تولد حیران گشت و شاهان دیگر داستانی همه از این قبیل بودند.

فرشکوه شاهان در شاهنامه بیش از حد عادی و درجه معمولست. پادشاه فرشکوه و فرشکیانی همراهست و چون فرش از کسی بگسلد شکوه و هیبت او پایان می پذیرد؛ جمشید پس از گسستن فرش گرفتار ضحاک تازی گشت و کاوس در اواخر عمر بر اثر گسستن فرش مورد بی مهری پهلوانان و ایرانیان دیگر شد و بهمین سبب ایران آشفته و ویران گشت تا سروش بخواب گودرز آمد و تنها چاره کار ایران را در یافتن کیخسرو دانست و او را بر آن داشت که گیوراب جست و جوی شاهزاده ایرانی بتوران فرستند زیرا فرش چون از کاوس گسست بکیخسرو پیوست.

پادشاه فرمانروای مطلق است و سرپیچی از او امر او با بزرگترین گناهان برابر باشد. اسفندیار با آنکه میداند بستن دست رستم دور از مردانگی است و پهلوانی را که تخت کیان بدو باز بسته است نباید آزرده، خود را باطاعت فرمان گشتاسپ ناگزیر می بیند و تنها راه سازش را بستن دست رستم و بردن او بدرگاه گشتاسپ میداند. اما

شاهان ایرانی کمتر از طریق انصاف و داد منحرف میشوند و همه آنان مردمی آزاده سخنی و جوانمردند و از مردم و سپاهیان چیزی دریغ نمیدارند. شاه ایرانی بعهده و پیمان خود وفادار است و اگر کسی مانند «پیروز» از پیمان بگردد زود بکیفر کردار خود میرسد. شاه ایران پهلوان و جنگجو و مبارز بیهمتاست اما پهلوانان ننگ دارند که بجای ایشان بجنگ رود. تنها کیخسرو باصرار شیده و باآرزوی خود با وجود تخاصم پهلوانان بجنگ رفت و با این کار خود مدتی از روز مایه اضطراب ایرانیان شد. شاه ایران دیندار و پاک و پشت ایرانیان و غمخوار ایشانست و وظیفه هر ایرانی وفاداری نسبت به شخص شاه و اطاعت از اوست، نخستین وصایت رستم فرخزاد برادر خود اطاعت نزد کرد و رهان کردن او و بودن باوی تا آخرین نفس است زیرا او تنها کسی است که از تخمه شاهان بر جای مانده و صاحب فرکیانی است.

#### ۷. انتقام: انتقام خون شاهان و شاهزادگان نیز بر ایرانیان فرض و واجب

است. اصولاً حس انتقام بزرگترین محرک اساسی تمام جنگها و اعمال جنگجویانست. آنکه بد کند بد خواهد دید خاصه اگر آن بد بکسی از خاندان شاهی باشد. کسی مورث زیان و آزاری شود یا جانی را تباه کند، به یقین بیاد افرو آن خواهد رسید و ممکن است نتایج سوء این امر گریبان گیر اخلاف او گردد. رستم با ارتکاب بزرگ خویش (قتل اسفندیار) نه تنها برعکس استغاثه خود بکیفر گناه خویش را بلکه فرزندان او نیز از میان رفتند و خاندانش بر افتاد.

هر کسی باید انتقام پدر و یا اجداد خود را بگیرد اگر چه چند نسل بر کند آنان گذشته باشد، فریدون انتقام جد خویش جمشید را گرفت و منوچهر انتقام خود ایرج را و کیخسرو انتقام سیاوش را و بهمن انتقام اسفندیار را.

پهلوانان نیز در این انتقامهای ملی سهیمند. رستم با انتقام خون سیاوش نو زمین را ویران کرد، گیو با انتقام خون شاهزاده ایرانی یک سپاه تورانی را تار و ساخت و پیران را بجنگ آورد و هر دو گوشش را سوراخ کرد. گاه کار ارضاء حس را

بجایی میکشد که مثلا گودرز پس از کشتن پیران بکین سیاوش و پسران خود خون او را می‌آشامد. يك پهلوان ایرانی که از همه بزرگتر است انتقام خود را خویشتن گرفت و او رستم است که پس از سقوط درچاه برادر خود شغاد را باتیر بدرخت دوخت و باد افره آن بدکار را هم در حیات خویش بدود داد و آنگاه جهان را بدرود گفت.

#### ۸- خوارق عادات : خوارق عادات در میان پهلوانان بسیارست. پهلوانان

یکتنه با يك سپاه می‌جنگند و همه را از میان می‌برند. رستم بدرجه‌یی عظیم خلقت است که هنگام نشستن يك سر از کسانی که نزد او ایستاده‌اند بلندتر است :

از آنکس که برپای پیشش بر است      نشسته بيك سراز او برتر است

و افراسیاب باقامت هشتاد رشی خود از بلندی بالای رستم بحیرت می‌افتد و همین عظمت جثه او مایه آن گشت که برای بیرون کشیدن او از شکم مادر پهلوی آن شیرزن را شکافتند. توانایی رستم بدرجه‌ییست که درختی را مانند علفی از زمین میکند و نره گوری را بر آن کباب می‌کند، اما درخت عظیم و نره گور بزرگ در دست توانای او از پر مرغی هم کمتر است :

چو آتش پراکنده شد پیلتن      درختی بجست از در با بزن

یکی نره گوری نزد بر درخت      که در چنگ او پر مرغی نسخت

بر سر چاه بیژن سنگی را که هفت پهلوان نمیتوانند برداشت از جای برمیکند، با پای خود پاره کوهی را که بهمن بسوی او افکند نگاه میدارد، هنگام حرکت بر روی زمین سنگ زیر پای او خرد میشود، با شیر و اژدها و جادو و دیو نبرد میکند و از هیچيك بیم ندارد، دریا و کوه در برابر او یکيست... اسفندیار رویین تن نیز تا درجه‌یی بر رستم نزدیکست اما سهراب از همه پهلوانان ایرانی بر رستم مانده‌تر است زیرا پسر اوست. نزد پهلوانان ایرانی بیم و هراس معنایی ندارد و از این روی میان سخت‌ترین حوادث با آرامش خاطر می‌گذرانند خاصه رستم که در میان دشمنان و دیوان رخش را در مرغزارها می‌کند و بخواب میرود. پهلوانان ایرانی در شرابخواری هم بالاتر از حد عادت معمولند و هیچگاه از شراب سرگران نمیشوند.

در شاهنامه بسیاری از امور نیز از حد عادت فراترست، مثلاً لشکرهای بزرگ بیک فرمان شاه از مواضع بعید بزودی فراهم می‌آیند و در درگاه حاضر میشوند، این لشکرهای بزرگ بهمان سرعتی که یک سوار تندرو می‌تواند، حرکت میکنند. سهراب از فراز کوه همه لشکر بزرگ ایران را می‌بیند و از این عجیب تره‌ریک از پهلوانان را چنانکه هستند مشاهده میکند و نام و نشان آنانرا از هجیر می‌پرسد، بیژن در قعر چاه سیاه نام رستم را که بخطی باریک بر مهر پیروزه نگاشته‌اند می‌خواند، دیده بانان از فرسنگها راه حرکت سپاهیان و حتی افراد را تشخیص میدهند.

ثروت شاهان ایرانی با بخششهای عجیب آنان نیز از حد عادت فراتر است در صورتیکه معمولاً عواید آنان از غنائم جنگ و از باژوساو بدست می‌آید. برخی از پادشاهان خراجهای چند ساله را میبخشند، مثلاً اردشیر دره سال از مردم خراج نمیگیرد و برایگان سلطنت میکند و بهرام گور نه تنها از مردم ایران خراج نمی‌ستاند بلکه هفت سال تمام از پادشاهان تابع و فرمانبردار خود نیز باژوساو نمی‌پذیرد.

این خوارق عادات لازمه هر حماسه ملی و طبیعی است، چنانکه در مقدمه شرح داده ایم و حماسه‌یی که از این صفت برکنار باشد صناعی است نه واقعی.

#### ۹ - زمان و مکان: در شاهنامه، مانند سایر حماسه‌های طبیعی و ملی، زمان و

مکان را ارج و بهایی نیست. تور در شمال شرق ایران (کشورترکستان) و سلم در شمال غرب (کشور روم) سلطنت میکنند و میان آنان کشور ایران فاصله است اما این دو آزادانه با یکدیگر ارتباط دارند و از ملاقات هم برخوردارند. در اینجا فاصله مکانی فراموش شده است زیرا می‌بایست دودشمن ایران که روحاً نزدیکند جسماً نیز نزدیک و هم‌سخن باشند. طریقی که رستم برای رفتن بمازندران انتخاب کرد چهارده روز راه بود اما دیگری ششماه، معلوم نیست که این دورا چگونه با یکدیگر وفق میتوان داد و یک مسافت بعید چگونه با وجود هفتخان و برای خاطر آن یکباره بدین کوتاهی می‌گراید. رستم پس از ورود بخاک مازندران صد فرسنگ راه برید تا بکوس رسید و از آنجا صد فرسنگ دیگر طی طریق کرد تا بر دیو سپید دست یافت. اما عجب در اینست که مازندران بیش از

سی فرسنگ عرض و صد فرسنگ طول ندارد چنانکه اگر درازای مازندران را نیز طی کنیم جولانگاه ما تنها صد فرسنگ است.

اشارات دیگر جغرافیایی خاصه اشاراتی که برای راه عبور تورانیان و ایرانیان و جنگهای ایشان در شاهنامه می بینیم جملگی مبهم و تاریک و دور از روش جغرافیایست و این ابهام و عدم توجه بفواصل زمانی و مکانی هم چنانکه در مقدمه گفته ایم از لوازم حماسه های طبیعی و واقعی است.

۱۰ - زن : در شاهنامه تنها مردانی پهلوان و تهم و مبارز نمی یابیم بلکه از چند زن که برویال پهلوانی داشتند و برخی از آنان در جنگها شرکت جستند اند نیز سخن رفته است خصائص جنگجویان را در برخی از این زنان نیز میتوان یافت مثلاً «جریره» دختر پیران وزن سیاوش چون پسر خود را بدست سپاهیان طوس کشته یافت پرستندگان را از موی کندن و مویه کردن بازداشت و گفت :

کنون اندر آیند ایرانیان	بتاراج دژ تنگ بسته میان
پرستند گانم اسیران کنند	دژ و باره کوه ویران کنند
دل هر که بر من بسوزد همی	ز جانم رخس بر فروزد همی
همه پاک بر باره باید شدن	تن خویشان بر زمین بر زدن

پس گنجها را با آتش بسوخت و تیغی بر کف گرفت و شکم اسبان را جملگی بردرید و آنگاه بیالین فرود آمد و با دشنه بی که همواره زیر جامه داشت شکم خویش بردرید و بر بالین پسر جان داد.

این زن اگرچه تورانیست اما از نژاد ویسه و دختر پیران آزاده مر و مادریک شاهزاده ایرانی و همسر بزرگترین امید ایرانیان یعنی سیاوش است که او را قبل از فرنگیس بزنی گرفت و از چنین زنی در حماسه ملی ما جز مردی و مردانگی شایسته و سزاوار نیست.

برخی از زنان دیگر تورانی هم که قرابتی با ایرانیان دارند ازین گونه اند. «تهمینه» مادر سهراب و دختر شاه سمنگان در مرگ فرزند باز کاری ازینگونه پیش گرفت

و همه گنج و خواسته خویش را بینوایان بخشید و خود پس از یکسال بمرد.  
 جنگ زنان در شاهنامه بیش از هر چیز زیبا و دلپذیر است. یکی از زنان که در  
 شاهنامه بندرت از وی یاد شده «بانو گشسپ» دخت رستم وزن گیوملقب به «سوار» است.  
 بنا بر آنچه در بانو گشسپ نامه آمده گیو که پس از رستم دومین پهلوان ایران بود با این  
 زن برابر نمی آمد چنانکه چون رستم بانو گشسپ را بکابین گیو در آورد وی بر آشت و  
 با گیو در افتاد و او را بیند در آورد و آنگاه بیامردی رستم آزادش کرد.  
 دیگر از زنان جنگجو و سوار شاهنامه «گرد آفرید» از ساکنان «دژسپید» است.  
 این دخت کمند افکن جنگجوی که: «زنی بود برسان گردی سوار همیشه بجنگ  
 اندرون نامدار» چون سهراب را دریای دزدید:

نیوشید درع سواران بجنگ	نبود اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو بزیر زره	بزد بر سر ترک رومی گره
فرود آمد از دژ بکردار شیر	کمر بر میان باد پایی بزیر
پیش سپاه اندر آمد چو گرد	چو رعد خروشان یکی ویله کرد
که گردان کد آمدند و سالار کیست	زرزم آوران جنگرایار کیست

و چون با سهراب برزم اندر آمد البته با آن مبارز بیهمتا بجنگ برتاید و چون  
 سرانجام سهراب از حال او آگاهی یافت:

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه	چنین دختر آید باورد گاه
سواران جنگی بروز نبرد	همانا بابر اندر آرند گرد
زنانشان چنین اند ز ایران سران	چگونه اند گردان و جنگ آوران

این زن دلیر در چاره جویی و رای و تدبیر نیز مایه حیرت پهلوانزاده ایرانی گشت  
 و گذشته از این در پرستش ایران هم از دیگر پهلوانان ایرانی فروتر نبود و یک پهلوان و  
 سپهدار تورانی را اگر چند بیهمال باشد به مسری نمی پذیرفت و میگفت: «که ترکان  
 ز ایران نیابند جفت!»

دیگر از زنان پهلوان و نامبردار شاهنامه «کردیه» خواهر بهرام چوین است.



این زن در شاهنامه نمودار کامل عقل و دانش و میهن پرستی و پهلوانی و چالاکی است. از پندهایی که بهرام چوین داد ( آنگاه که سر از رای پرویز بتافت ) همه صفات عالیۀ اخلاقی و ملی او نمودار است و از جمله سخنان او ایات زیرین را از شاهنامه میتوان برشورد :

هر آنکس که آهوی توباتو گفت	همه راستیها گشاد از نهفت
مکن رای ویرانی شهر خویش	ز گیتی چو برداشتی بهر خویش
نکوهش منخواه از جهان سربس	نبود از تبارت کسی تاجور
جز از درد و نفرین نجویی همی	گل زهر خیره بیویی همی
چو گویند چو بینه بد نام گشت	همه نام بهرام دشنام گشت
بر این نیز هم خشم یزدان بود	روانت بدوزخ بزدان بود
بدل دیو را یار گردی همی	بیزدان گنهکار گردی همی
جهاندار تا این جهان آفرید	بلند آسمان از برش بر کشید
ندیدند هرگز سواری چو سام	ترد پیش او شیر درنده گام
چو نوز شد از بخت بیدادگر	بیای اندر آورد راه پدر
همان مهتران سام را خواستند	همان تخت پیروزه آراستند
بدان مهتران گفت هرگز مباد	که جان سپهد کند تاج یاد
که خاک منوچهر گاه منست	پی تخت نوند کلاه منست
ز تو سام دانم کد بد مرد تر	نجست این شهی چون نبدد گهر
چو دستان و چون رستم پیل تن	نجستند شاهی بدان انجمن
بدان گفتم این ای برادر که تخت	نیابد مگر مردم نیکبخت
ندانم که بر تو چه خواهد رسید	که اندر دلت شد خرد ناپدید

در مرگ بهرام چوین نیز کردیه بر بستر او درعین وفاداری و سوگواری از این پندهای خودیاد کرد و ازینکه سپهدار پند او را نشنیده بود اندوهی فراوان و غمی گران بدل داشت.

پهلوانیهای کردیه از جنگ با « تبرک » سردار چین ، که بفرمان خاقان از پی او آمده

بود، و کشتن این سپهسالار و نیز از هنرهای گونه گون که پیش خسرو نمود بخوبی آشکار میشود تا بدانجا که :

بدو مانده بدخسرو اندر شکفت      چنان بر زوبالا و بازو و کفت

«شیرین» معشوقه وزن خسرو نیز از مشاهیر شاهنامه و در وفاداری سمر است. اما چون از این گروه و چندتن دیگر بگذریم زن موجودی ضعیف و سست را است. پهلوانان و شاهان رعایت حال زنان را مانده همه ضعیفان و اجب و ضرور می شمردند. نصایح زنان تردید پهلوانان ارج و بهایی ندارد. اسفندیار در پاسخ پندهای مادر چنین گفت :

که پیش زنان راز هرگز مگوی      چو گویی سخن بازیابی بکوی  
اگر لب بیندی ز بهر گزند      نگویی زنانرا ، بود سودمند  
بکاری مکن نیز فرمان زن      که هرگز نبینی زنی را یزن

بیژن از گشادن راز رستم (که بزنی بازرگانان بتوران رفته بود) تردمنیژه سر باز زد ولی چون این زن فدا کار و فادار سو کند یاد کرد، راز خویش را با او در میان نهاد.

زنان در شاهنامه از پوشیدگانند و از میان ایشان چنانکه دیده ایم برخی مانند گرد آفریدو گردید ز نانی دلیر و جنگجویند. سودابه زنیست زیبا و در عشق لجوج و پایدار ولی خبثی در نهاد خویش دارد و آخر بر سر این خبث سیاوش را از میان میبرد و خود نیز تباہ میشود و ایران و توران را بهم می افکند. زنان دیگر نیز هر یک خصائصی دارند که بالاتر از همه آنها رأفت و وفا و عواطف عالیة انسانی و مادر است.

۱۱ - عشق : در مقدمه این کتاب گفته ام که در منظومه های حماسی جهان آثار

عشق و افکار غنائی بسیار دیده میشود و داستان عاشقانه این گونه کتب را رونق و شکوه و جلالی خاص است زیرا در آنها تناسوری و دلآرایی پهلوانان و زیبایی و لطافت زنان و عواطف رقیق و دل و بازوی قوی بهم در می آمیزد و از آن میان عظمت عشق بهمان درجه از قوت آشکار میشود که طنطنه و شکوه پهلوانی و رزم آزمایی. در ایلیاد و اودیسه و منظومه بیوولف انگلیسی و رامایانای هندوان و منظومه های حماسی ایران همه آثار این عشق باشکوه و پیر ارج و بها که باید عشق پهلوانیش نام داد بنیکی یافته میشود و در آنها داستانهای عاشقانه زیبایی می بینیم که در میان

دارو گیر جنگ و شور و غوغای جنگاوران دل‌رانوازش میدهد و جان‌رارامش می‌بخشد. اما این داستانهای عاشقانه زیبا بتحقیق و بی‌هیچگونه تعصب و جانب‌داری، در برابر داستانهای عاشقانه شاهنامه بهیچ‌روی ارجحی و بهایی ندارد. کدام داستان عاشقانه فارسی‌رامی باید که مانند داستانهای عشقی شاهنامه در آنهارقت احساسات و لطف بیان و قدرت وصف باشکوه و جلال پهلوانان و یال و کویال رزم‌آوران و جمال و لطافت زنان و عفت و پیا کذامنی جوانمردان همراه باشد؟ - داستان زال و رودابه و منیژه و بیژن و سودابه و سیاوش بزرگترین و مهمترین داستانهای عاشقانه شاهنامه است و ما از عاشقیهای دیگری که در شاهنامه رفت مانند عشق تهمینه برستم و سهراب بگرد آفرید و مالکه دختر طایر عرب بشاپور و خسرو بشیرین و گلنار باردشیر و کاوس بسودابه، سخن نمی‌گوییم که هر يك بتنهایی موضوع داستانی جدا و مستقل است.

در داستان زال و رودابه نزاع عظیمی میان عشق و پرستش نژاد شاهان ایران و دشمن داشتن خصمان آنان پدیدار است و همین صراع عمایه تطویل داستان و افزودن درد زال و رودابه و گرفتار ساختن ایشان بفراقی ناپایدار است. اما این عشق و همچنین عشق بیژن و منیژه و دختر طایر عرب بشاپور و گلنار باردشیر بسود ایران ختام پذیرفت و مایه پدید آمدن پهلوانان و بافتوح تازه در برابر دشمنان یا ظهور پادشاهی بزرگ گشت و ازین روی می‌بینیم که وحدت نظر شاهنامه یعنی بیان مفاخر ایران در این داستانها محفوظ ماند چنانکه آنها را میتوان بحقیقت دنباله و جزء داستانهای پهلوانی دیگر دانست. داستان رودابه و زال در شاهنامه مقدمه ظهور رستم و داستان جنگهای بی نظیر اوست، داستان منیژه و بیژن نیز بچاره گری و تدبیر و پهلوانی نمودن رستم ختام می‌پذیرد، عشق تهمینه برستم مقدمه تولد سهراب و پدید آمدن یکی از بزرگترین داستانهای پهلوانی و غم‌انگیز شاهنامه است. پس داستانهای عشقی شاهنامه را خاصه در قسمت پهلوانی این کتاب نمیتوان از داستانهای پهلوانی و حماسی جدا شمرد و اصولاً باید دانست که در این عاشقیها زبونی و شیفتگی عشاق که بضعف تن و پیریشانی فکر و خفت عقل کشد وجود ندارد و پهلوانان عاشق تا آخرین نفس سجایای پهلوانی و مردانگی خود را نگاه میدارند.

عشق زنان در شاهنامه چنانکه دیده ایم اغلب مقدمه وقایع سیاسی یا جنگهای بزرگ نیز هست، عشق کاوس بسودا به مقدمه جنگ بزرگ رستم با شاه هاماوران (حمیر) - و عشق سودا به سیاوخش اساس جنگها و کینه کشیهای ایرانیان و تورانیان و برافتادن سلطنت افراسیاب - و عشق مالکه بشاپور مایه فتح شاپور - و عشق گلنار کنیزك اردوان باردشیر باعث فراز او و پدید آمدن سلطنت ساسانیان شد.

عشق شاهان همواره با فرو شکوه پادشاهی همراه است و در آنها جز حوادث رسمی و درباری واقعیهایی نمی یابیم. کاوس چون شیفته دختر شاه هاماوران گشت اورا بزنی از پدر بخواست؛ بهرام دختران برزین دهقان یعنی فرانک و ماه آفرید و شنبلیله و همچنین چهار دختر آسیابان را بمیل پدران و بآیین گیومرث و هوشنگ بزنی گرفت و در همه اینها مراسم مذهبی و درباری و آیین و جلال مرعی است. پهلوانان نیز در عشقهای خود جانب دین و مراسم دینی را مهمل نمی گذارند چنانکه رستم چون عشق غیر معتاد تهمنه را بخود دید با آنکه دختری زیبا و دل انگیز بود از خواندن موبد و نکاح کردن او خود داری توانست کرد.

**۱۲ - جادوی و جادوان :** ساحری و ساحران نیز در منظومه های حماسی عالم مقام و مرتبتی دارند. وقتی سروکار دشمنان با پهلوانانی بزرگ باشد که با ایشان بنیروی شمشیر و بازو برابر نمیتوان گشت ناچار چاره گری و چاره جویی آنرا بسحر و ساحری متوسل میسازد. تمام حیلها و مکرها و استفاده از زنان رامشگر و جاسوس (مانند استفاده از سوسن رامشگر در برز و نامه) نیز بهمین قصد صورت می پذیرد.

در شاهنامه بزرگترین جادوان از دیوانند. این موجودات چندان در جادوی چیره دستند که قوای طبیعت نیز رام آنانست. دیوسپید با سانی گرد و باد و خاک برانگیخت و ابر سیاه بر آسمان پدید آورد و از سپهر سنگ و خشت بر سر سپاهیان کاوس بارید. اکوان دیورستم را بجادوی بازمین از جای بر کند و بر سر گرفت و با آسمان رفت و بدریا افکند. اما ساحری تنها کار دیوان نیست و آدمیان نیز گاه بدین کار زشت دست میزنند و یکی از وظائف شاهان و پهلوانان ایران جنگ با ساحران و ساحریست و این سنخ فکر

نتیجهٔ نفوذ مذهب زرتشت است که جادوی راممنوع و جادوان را مطرود کرده. هنگامی که کیخسرو پادشاهی بلهراسپ داد در برابر سرپیچی و استنکاف پهلوانان و بزرگان و بر شمردن مناقب لهراسپ چنین گفت:

پی جادوان بگسلاند ز خاک      پدید آورد راه یزدان پاک

اسفندیار هنگامی که از بند پدر رها شد و از پیداد گریه‌های ارجاسپ آگهی یافت بایزدان پیمان کرد که چون بر ارجاسپ پیروز شود با بادی جهان و بر انداختن بد کیشان و جادوان کوشد:

همه بیرهان را بدین آورم      سر جادوان بر زمین آورم

یکی از خانهای هفتگانهٔ اسفندیار نبرد با زنی جادو است که اسفندیار بجهت ورنج او را از پای در آورد و رستم نیز در هفتخان خود بچنین رنجی گرفتار شد.

در قسمت اساطیری شاهنامه جنگ با افسونگران و جادوان از همه جا بیشتر مشهود است. سپاهی که بجنگ طهمورث آمد از دیوان و افسونگران و جادوان بود:

همه نره دیوان و افسونگران      برفتند جادو سپاهی گران

ساحران مردانی زورمند و چیره دستند چنانکه بجادوی بر طبایع دست دارند و میتوانند ابر ببارند و باران ببارند و هوا را تیره و تار سازند و در آفتاب تموز برف و یخ و سرمای سخت ایجاد کنند چنانکه: «سرو» پادشاه تازیان بچاره گری بر پسران فریدون برف و باران بارید و سرمای سخت آورد تا مگر آن سه را از پای در آورد اما فرایزدی ایشانرا از آسیب آن سرما نگاه داشت، دیوسپید بافسون و جادوی جهانرا تیره و تار کرد و ابری سیاه پدید آورد و بر لشکر کاوس سنگ و خشت بارید و چشمان آنانرا کور ساخت، در داستان رزم کاموس چون تورانیان از انبوهی سپاه ایران بیم داشتند جادوی پیر را با شفته کردن هوا و باریدن برف و باران برانگیختند:

ز ترکان یکی بود با زور و نام      بافسون بهر جای گسترده کام

چنین گفت پیران بافسون پژوه      کز ایدر برو تا سر تیغ کوه

یکی برف و سرما و باد دمان      برایشان بیاور هم اندر زمان

چو شد مرد جادو بر آنجا روان  
بر آمد یکی برف و باد دمان  
همه دست نیزه گذاران ز کار  
فرو ماند از برف و از کارزار  
ساحری و چاره گری خاصه در جنگها که جای مردی و مردانگی است کار  
دشمنان ایرانست و ایرانیان هیچگاه بدین کار دست نمیزنند و آنرا کاری اهریمنی میدانند  
و با آن بجنک و ستیز برمیخیزند و تنها یکجا رستم بچاره گری متوسل میشود نه بساحری  
و آنهم براهنمایی زال که بقول اسفندیار مردی جادو پرست و در جادوی زبردست بود .  
رستم چون از نبرد اسفندیار خسته و کوفته باز گشت از زال چاره کار بجست ، زال از  
سیمرغ یاوری خواست و سیمرغ جراحات رستم نیست و او را بچوب گز و انداختن تیر  
گزین بر چشم اسفندیار راه نمود . اسفندیار پس از باز یافتن هوش دانست که رستم بچاره  
گری او را از پای در آورد و آن چوب گز از چشم بیرون کشید و رستم را بر این کار  
سرزنش کرد :

بمردی مرا پور دستان نکشت  
نگه کن بر این گز که دارم بمشت  
بدین چوب شد روز گارم بسر  
ز سیمرغ و ز رستم چاره گر  
فسونها و این بندها زال ساخت  
که این بندورنگ از جهان او شناخت

پهلوان سیستان که همواره بمردی و نام زیسته بود و نمیخواست بردست  
اسفندیار کشته شود و بهمین سبب نیز بچاره گری دست زده بود ، از این سخن شرمسار  
شد و از اعتراف و اقرار بگناه چاره ندید و پشیمانی خویش را بصراحت اظهار کرد :

بیامد بنزدیک اسفندیار  
بمانده زغم خسته و سو گوار  
چنین گفت پس با پشتون بدرد  
که مردی ز مردان سزدیاد کرد  
چنانست کو گفت یکسر سخن  
ز مردی بکثری نیفکند بن  
همانا که از دیو ناسازگار  
مرا بهره رنج آمد از روزگار  
که تا من بمردی کمر بسته ام  
همی رزم گردنکشان جسته ام  
سواری ندیدم چو اسفندیار  
زره دار و با جوشن کار زار

چو بیچاره بر گشتم از جنگ اوی	بدیدم کمان و بروچنگ اوی
سوی چاره گشتم ز بیچارگی	ندادم بر او سر یکبارگی
زمان ورا در کمان ساختم	چو روزش سر آمد بینداختم
همانا کزین بد نشانه منم	وزین تیر گز با فسانه منم

اگر چه در اینجا يك پهلوان ایرانی بچاره گری دست یازید اما نباید فراموش کرد که داستان اسفندیار ساخته دست موبدان و روحانیان زردشتی است. اسفندیار بزرگترین پهلوان مذهبی مزدیسناست و رستم که بآیین زردشت در نیامده بود لابد در برابر او همان ارج و بهایی داشت که يك تورانی در برابر مردی از ایران و بنا بر این نسبت حيله و چاره گری بدو کاری دشوار نیست و بهمین دلیل است که ما نخستین بار چاره گری و ناجوانمردی از يك پهلوان ایرانی مشاهده می کنیم. گذشته از این پشیمانی و توبت رستم گناه او را تا درجه بی می سترد خاصه که رستم برای نام و ننگ بدین کار دست زد نه بآرزوی دیگر و علاوه بر این هیچ پهلوان تناوری یارای غلبه بر اسفندیار نداشت زیرا او روین تن بود و چیرگی بروی جز از طریق چاره و حيله میسر نمی گشت و بنا بر این غلبه اسفندیار بر رستم هم از طریق پهلوانی و مردی تیسیر نمی پذیرفت.

### ۱۳ - پیشگویی : یکی از مسائل مهم شاهنامه حدیث پیشگوییهای گونه -

گویند که در آن شده است. پیشگویی و خبر دادن از مغیبات در اساطیر و داستانهای حماسی جهان امری رائج است و هیچیک از حماسه های طبیعی و ملی را از آن خالی نمی یابیم. در شاهنامه بسیاری از وقایع بزرگ تاریخی بیاری موبدان و ستاره شناسان و پیشگویان و خواب گزاران معلوم رأی پادشاهان و پهلوانان شده است و در این باب ایرانی و ترك و رومی و عرب همه یکسانند. ضحاک از سقوط پادشاهی خود بدست فریدون بطریق رؤیا و گزارشی که موبدان و خواب گزاران کردند آگهی یافت؛ سام از وجود زال بالبرز کوه در خواب باخبر شد و بجست و جوی او تاپای کنام سیمرغ رفت؛ چون منوچهر از عشق زال بارودابه دخت مهرباب آگهی یافت از موبدان عاقبت این پیوند را باز پرسید، موبدان چنین گفتند که از این پیوند فرزندی که نگاهبان تخت و تاج کیان

ومایه فر و شکوه ایرانست پدید خواهد آمد و چون منوچهر از این حال آگهی یافت بدین پیوند رضاداد، افراسیاب از گفتار ستاره‌شناسان میدانست که از فرنگیس پسر آید که تخت و تاج او را بر باد خواهد داد و سیاوش نیز از قتل خود بدست افراسیاب آگهی داشت؛ گودرز کشواد کان در عالم رؤیا از وجود کیخسرو در توران زمین آگهی یافت؛ کیخسرو میدانست که لهراسپ دیوان و جادوان را چگونه از جهان برمیافکند و از پسر آید که طریق داد و دهش گیرد و دین یزدان پیرا کند؛ گشتاسپ بیاری جاماسپ از چگونگی جنگ با ارجاسپ و کشته شدن پسران و برادر خود و شکست یافتن ارجاسپ آگاه بود و نیز بیاری جاماسپ می‌دانست که مرگ اسفندیار در زاوولستان بدست پوردستان خواهد بود؛ سیمرغ رستم را از عاقبت و خیم قتل اسفندیار آگهی داد و گفت هر که اسفندیار را بقتل آرد خان و مان او بر باد خواهد شد و زال نیز از این امر آگهی داشت؛ پرویز از کار شیرویه پسر خویش آگاه بود و می‌دانست که سرانجام بدست او کشته خواهد شد زیرا منجمان و موبدان او را از این حال آگاه کرده بودند. از اینگونه پیشگویی‌ها در شاهنامه بسیار است و آخرین پیشگویی بزرگ در شاهنامه پیشگویی رستم فرخزاد است که ستاره‌شمر بود و از کار اختران و گردش ستارگان آگهی داشت و میدانست که خود در قادیسیه کشته خواهد شد و تخت ایرانیان بر باد خواهد رفت و تازیان پیروز خواهند شد و جهان از تخمه ساسان تهی خواهد ماند. بنا بر این پیشگویی و خواب اسرار آینده را بر آدمیان مکشوف می‌ساخت و ایشان را بچاره‌گری برمی‌انگیخت اما همواره «برسم بوش اندر آید روش» و هیچگاه در برابر قضای الهی چاره‌گری سودی نکرد چنانکه چاره‌گریهای ضحاک و افراسیاب که از سر نوشت خود باخبر بودند بی‌نتیجه ماند و آنچه آرزوی یزدان بود برایشان رفت.

۱۴ - ملل و اقوام : اقوامی که از ایشان در شاهنامه بیش از همه سخن رفته است

گذشته از ایرانیان، تورانیان و رومیان و هندوان و چینیان و تازیانند. این ملل جمله همسایگان ایرانیان بودند و از قدیم الایام با آنان دوستی و دشمنی داشتند و از اینجاست که نام هر یک از آنها در حماسه‌های ایرانی راه یافت و داستانها از ایشان پدید آمد و از جنگ



وصلح ایرانیان با ایشان سخنپارفت .

از میان این ملل پادشاهان توران و روم از بنی اعمام شاهان ایران بودند چه نسل همه بفریدون میرسید . بدین معنی که شاهان روم از نسل سلم و سلاطین ایران از نسل ایرج و فرمانروایان توران از اخلاف تور بودند . و گذشته از این میان سده‌سته از شاهان چندین بار مصاهرت و خویشاوندی صورت پذیرفت مانند پیوستگی سیاوش با فرنگیس دخت افراسیاب و انوشیروان بادخت خاقان و گشتاسپ با کتایون دختر قیصر و پرویز با مریم دختر قیصر .

اما هندوان از نزدیکان و بستگان ایرانیان نبودند (بنا بر روایات قدیم) و میان این دو قوم نیز نزاع وجدالی نرفت ولی روابط ایشان با ایرانیان از قدیم الایام برقرار بود و تنها در عهد ساسانیان بهرام گور پادشاه هند مصاهرت و خویشاوندی کرد . دلیل بزرگ فراموش شدن هندوان در حماسه ملی ایران آنست که آزاری از ایشان صورت نبست و روابط آنان با مردم ایران از حال عادی بیرون نرفت و گر نه میدانیم که هندوان از خویشاوندان قریب قوم ایرانیند و پیش از مهاجرت هر دو قوم ایرانی و هندی بدرهٔ سند و نجدهای ایران قبیله‌یی واحد بودند و کشور و زندگی مشترکی داشتند .

اما چینیان اغلب با تورانیان مشتبه و متحدند و شاه توران یا خاقان ترك گاه عنوان خاقان چین می‌یابد . روابط ایرانیان با چینیان در عهد پهلوانی زیاد نیست و تنها گاهی خاقان چین با افراسیاب تورانی یاری میکند و بجنگ ایرانیان می‌آید و چنانکه میدانیم رستم خاقان چین را بخم کمند افگند و از پشت پیل بر زیر آورد . اما روابط چینیان و ایرانیان در عهد شاهان ساسانی زیاد و قابل اعتناست .

از میان این اقوام پس از تورانیان اعراب بیش از همه دشمن ایرانیان شمرده شده‌اند اگر چه نزاع ایران و روم بیش از خلاف ایرانیان و اعراب است . ضحاک که بروایت شاهنامه از میان اعراب برخاسته بود از کسانیست که مانند افراسیاب و اسکندر ایران را ویران و ایرانیان را تباہ ساخت ولی با اینحال میان این دو قوم خویشاوندیها رفت ، مانند خویشاوندی پسران فریدون با سرو شاه یمن و خویشاوندی زال با مهراب